

ماجراهای تن تن و میلو

سیگارهای فرعون



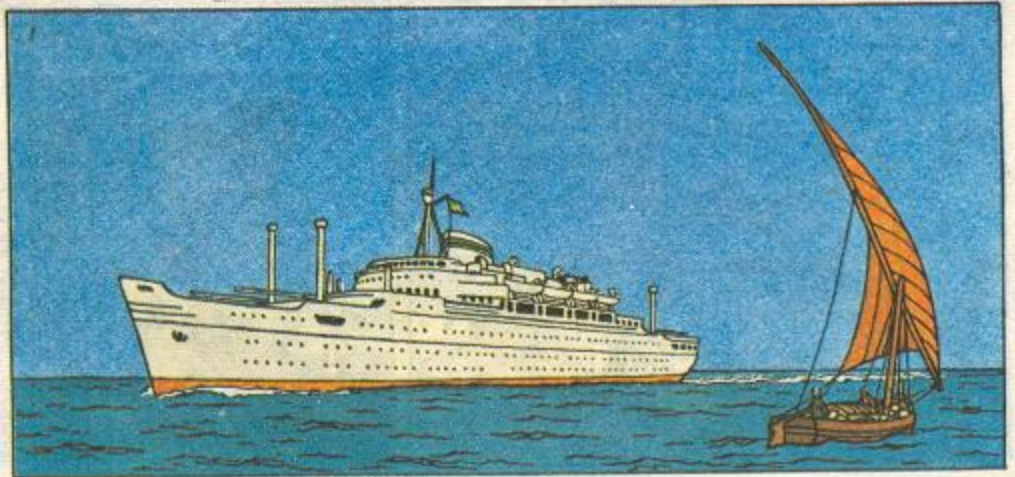
سیگارهای فرعون
ماجرای [تن تن]

سیگارهای فرعون

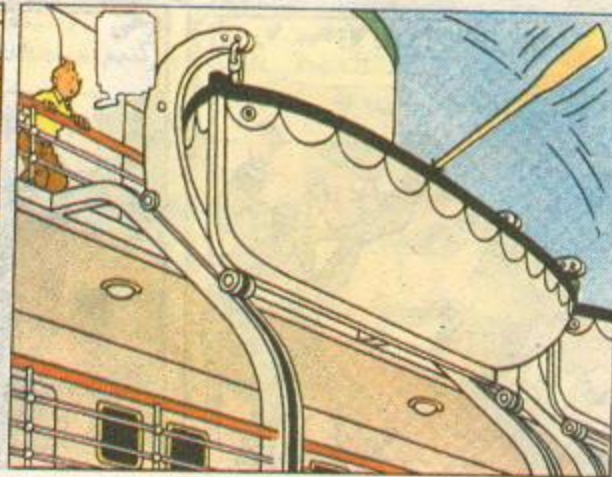


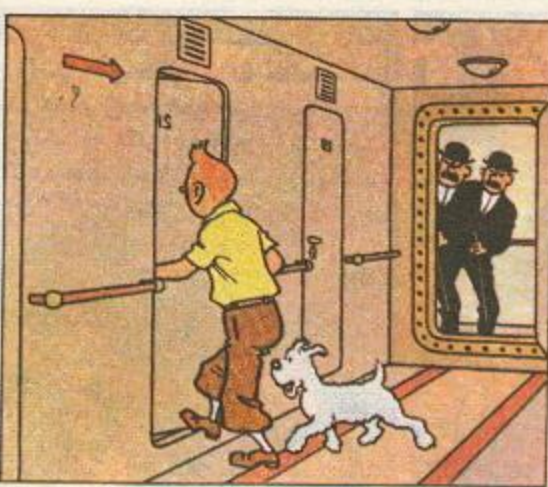
انتشارات ونوس

سیگارهای فرعون











اینجا! بکنفر محرمانه به ما اطلاع داد که از وجود چنین چیزهای غافلیم، و چقدر هم درست می‌گفت! مواد مخدر! این هروئین است!



شوخی؟ وقتیکه ما یکی از این کشورها را بازکنیم خواهید دید این چه جور شوخی است!



شما...؟ منودستگیر میکنین؟ حتماً! دارین شوخی میکنین!



اوهو... اونا شروع به تخلیما بارها کرده‌اند... تعجب میکنم...



اینجا مادر بندر سعید هستیم. فقط ۲ کیلومتر با اسکله فاصله داریم... و من اینجا تو این انبار کشتی زندانی‌ام!



یه کسی می‌خواد مانع فعالیت من بشه... اما چرا؟

مشکوک بنظر میاد!



صبح روز بعد... چه کسی ممکنه که با گذاشتن مواد مخدر در کابین‌ام، برام پابوش درست کنه؟



چند دقیقه بعد... ما اینجا در بندر سعید هستیم... میلو.



من...!!... ممکنه لطفاً شما مارو به ساحل برسونین؟



بیا، بیا... یک کم دیگه نزدیکتر بیا...



اگر اسم من تامیسون است، او دور نخواهد شد! اگر اسم من تامسون است، ما دور نخواهیم شد!



در همان هنگام...

توطئه مواد مخدر، تن تن پلیس را فریب داد، سارکوفاکوس پیش از آنها ساحل بود. احتمالاً آنها به قاهره خواهند رفت. دستورات قبلاً به شما داده شده: آنها را اجرا کنید!



به به! چه اتفاق جالبی!

سال نو مبارک!

و بزودی ...

تو اینجا منتظر ما باش. ماهنگام غروب بر میگردیم

چشم، آقا!



بنا بر آنچه که کاغذهای باستانی ام نشان میدهد معبد نمی تواند خیلی دور باشد ...

چندی بعد، جایی در حوالی قاهره ...



ما حال داریم خیلی نزدیک میشویم ..

شما حس جهت یابی شگفت انگیزی دارید



بنظر میرسد که شما این منطقه را خیلی خوب میشناسید.

اصلاً "من اینجا را نمی شناسم، این کاغذهای باستانی است که دستور - العملها را جزء به جزء بما میدهد.



می بینی، یک چنین اکتشاف مهمی باید کاملاً مخفی باشد.

بله... البته



بالاخره شهرت یافتیم نام سافوکلس سارکوفگوس برای بد زنده خواهد ماند!

راه، میلو، چی میخواد؟



به شما چی گفتم! معبد! پیدا کردم! ای فرعون بزرگوار، من آمدهام!



اگر اطلاعات صحیح باشند، معبد کی - اوسخ را در نقطه ای نزدیک پیدا خواهیم کرد ...



هی ... چطور شده ...؟ دکتر رفته!

تن تن، من میکم، این درست شکل همون علامت روی سیگار ا



یعنی دکتر سارکوفگوس ز این چی میفهمد ...



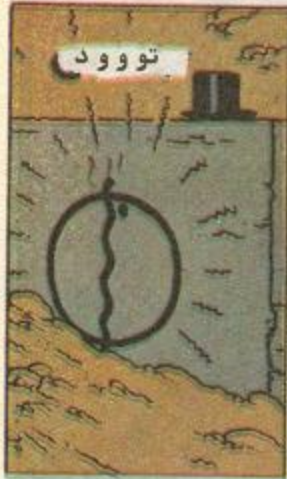
وای خدای من! فوق العاده است! علامت فرعون روی مارک سیگار!

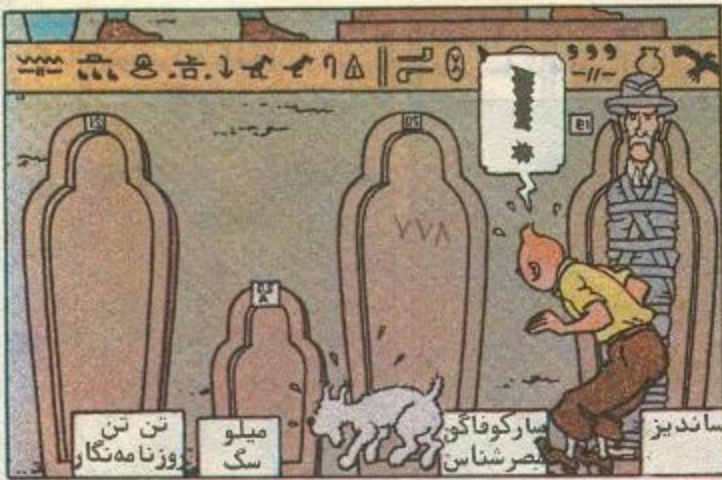


یک سیگار ... اینجا یک سیگار است ... خیلی عجیبه



* در کتاب بجای آقا نوشته شده افندی که یک لغت ترکی استانبولی است و معنای آقا میدهد.







چی... چه اتفاقی داره میفته؟
... سرم ... حس میکنم ...



من باور نمیکنم که جواب
تمام این عجایب در داخل
این سیگارها پنهان باشد...
فکر میکنم بهتره که یک نگاهی
بکنم ...



بله اینها همه شون کاملاً
شبهه همونی اند که من از
بیرون برداشتم



نه!
اون نه!!



این بو... یک نوع مخدر است...
یک نفر سعی میکنه



در همان هنگام ...

اریاب ریشو به من گفت که صبر کنم
... موقع غروب وقتی دیدم نیامده اند
بلند صدا شون زدم ، فریاد کردم ...
آنها جوابم را ندادند ...



شب بعد ...



آه، کاروان اونجاست . فوری قایق رو به آب
ببنداز .



من با چراغ قوه علامت میدم .



مرحبا . سرتو در سرفراش است .
بارشترها را خالی کن .



بسیار خوب به کمی بجنب .
رئیس نگران گارد ساحلی
است . . .



خدا یارت ، محمد . . . جنسها رو آوردی ؟

بله ، آقا . همه چیز
آماده اس .



?

?



نیم ساعت بعد . . .

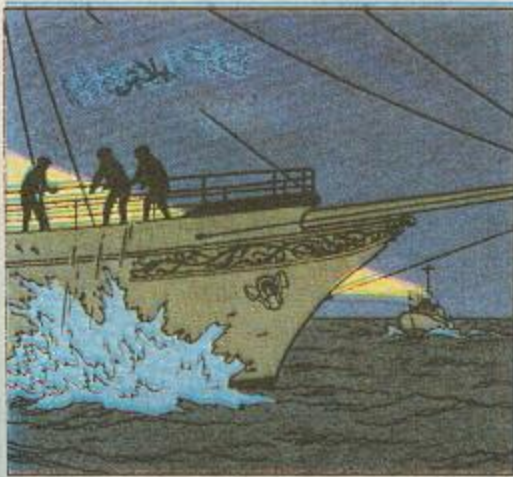
همه جنسها توی کشتی اند .
خیلی زیاده ، ناخدا .

عالیه ! خیلی خوشحالم !
لنگر و بالا بکشین !



چه آدم شوخی بوده که جنسها رو توی تابوت قایم کرده .

فکر میکنم یکی از ایده های
زیرکانه رئیس باشد .



گارد ساحلی !
چه شانس بدی
دارم ! قورا !
جعبه ها رو پرت
کنین تو دریا !



اون کشتی آلن است . ایندفعه دیگه دستگیرش میکنیم . . .
قاچاقچی پست فطرت !



تابوتها دیگه باز
شده اند ! اونها حتما
به ته دریا افتاده اند !
حالا چه جوری میتونیم
پیدا شون کنیم ؟



سه تا تابوت اشتباهها
به کشتی برده شده . آنها
حامل زندانیان است . .
تا صدور دستورات ثانوی
شدیدا " مراقب آنها
باشید .
مهم . خیلی مهم .



پیامی برای شما ، ناخدا .
موقعی که پلیسها به کشتی
آمده بودند این پیام
آمد .

بدش به من .



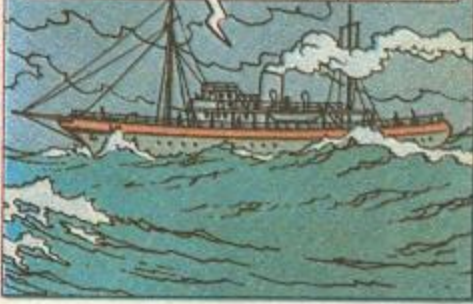
یک ساعت بعد . . .

خوب شد که از شر مدارک جرم راحت
شدیم ، وگرنه توقیف کرده بودن



در همان هنگام ...

بیفایده است اگر بخواهیم به تجسس ادامه دهیم. هرگز آنها را پیدا نخواهیم کرد ...



... یا اینکه غرق بشیم. داره طوفان بلند میشه و دریا هم متلاطم شده.



اگر چیز دیگه‌ای تو این په تیکه دریا هم پیدا نشه باید فقط از گرسنگی بمیریم ...



چند دقیقه بعد ...

یک تابوت حامل سافوکلس سارکوفگوس بدست آمده. هوا بدتر میشود، پیشنهاد میگردد که تجسس متوقف شود.



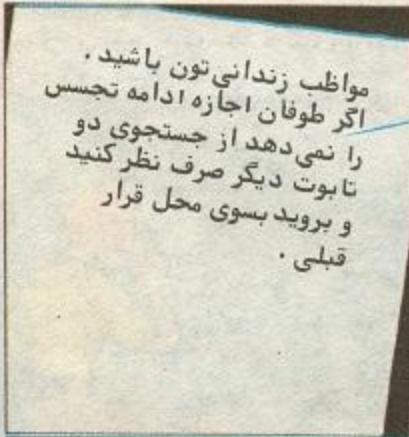
آه، دیدمش! یک قایق برای نجات این دریا نورد پیر بیندازید!



یک تابوت شناور!



مواظب زندانی تون باشید. اگر طوفان اجازه ادامه تجسس را نمی‌دهد از جستجوی دو تابوت دیگر صرف نظر کنید و بروید بسوی محل قرار قبلی.



جواب آمد، کاپیتان.



هوای لعنتی! آب شرشاز شیشه میاد پائین. یک طوفان واقعی خواهد شد!



هنگامی که جواب آنرا دریافت کردی، برایم بروی عرشه بیاور.



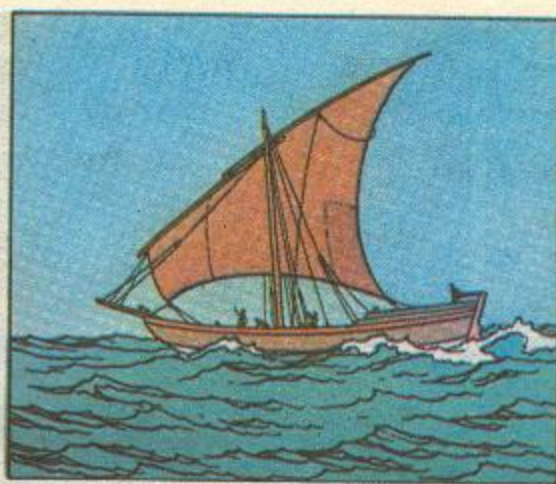
بسیار خوب کاپیتان

خوب، همینطور هم هست پیش بسوی جنوب، با سرعت متوسط!



من کجا هستم؟





شهری در اسپانیا است که صنعت شمشیر سازی آن معروف است.



میتونی وسایل منو اونجا بگذاری.



آنها سواحل عربستان هستند. میخواهیم که آنجا لنگر بیندازیم.



... برایتان عجایب دنیای غرب را آورده‌ام. بیدار شوید، دوستانم، بیدار شوید، خجالت نکشید... این فرصت استثنائی را از دست ندهید.

این سوپر مارکت تک نفره است!



سلام! سلام! سلام! علیکم! بار دیگر به اینجا آمدیم! سینیور اولیورا دافیگورا در خدمت شماست...



شما دارین فروشگاه برپا میکنید؟ ... اینجا؟ اینجا که جای خوبی نیست. شما حتی یک مشتری هم پیدا نخواهید کرد!

صبر کن! من هنوز تبلیغات را شروع نکرده‌ام.



این برای زن من بسیار جالب خواهد بود.



راجع به این کلاه چی میگی؟! برازننده یک فرعون است! شما را شیکوشتترین بادیه نشین کویر میسازد!



بیائید، جمع شوید، سروران صحرا. همین حالا، فردا دیر است! اولیورا دافیگوار منتظره تا به شما خدمت نماید.



بخدا، قبل از غروب آفتاب، آریاب من شیخ پاتراش یاشا تورو شلاق خواهد زد



توله سگ یست! تو این کیک را به من فروختی! من اینو خوردم، حالا ببین چه اتفاقی افتاده!

اما... اما اون یک قالب صابونه!



بفرمائید! تمیز و بی سرو صدا. حالا دیدی خروشنده کی چیست! دیگه چی از این بهتر. آنها باز هم پیش من خواهند آمد!







تولایق...
متاسفم...
من چه میدونستم...؟



ای خدای من، من بایک کمپانی فیلمسازی در افتادم!



خیلی ممنون، یک سری فیلم خراب شد!

او کاملاً "مقدمه" فیلم رو خراب کرد!



متاسفم از اینکه کنترلم رواز دست دادم! رو خراب کردم.

و من هم متاسفم از اینکه شما فیلم رو خراب کردید.



باور نکردنیه! اگر اشتباه نکنم، تو همان مرد جوانی هستی که با او یک برخورد کوچک روی کشتی ایسیس داشتم.

همینطور، شما آقای راستاپولوس هستید!



چه اتفاقی افتاده؟

این آقای احق صحنه مرا خراب کرده!



یک ساعت بعد...

حالا متوجه شدید، آقای راستاپولوس. این بود داستان من. جالب است. اینطور نیست.

در حقیقت، پسر عزیز. برایم شگفت انگیز بود!



راستی شما اینجا جیکار میکنید، تنهای تنها در میان صحرا؟ بیا برام تعریف کن...

حتماً...



اوه! اصلاً "بهش فکر نکن! ما داریم یک فیلم سوپر اسکوپ ماگناویستا بنام "دلاوران عرب" تهیه میکنیم. ما یک شهر کامل همین اطراف درست کرده ایم.

میدونم من دیدمش.



در همان هنگام...

اوممم... دستورالعملهای تازه ما دیگه باید تن تن را فراموش کنیم، و بدنال قاچاقچیان اسلحه در طول سواحل عرب بپردازیم.



اینجاست، میلو. بزودی به کشتی بر خواهیم گشت.

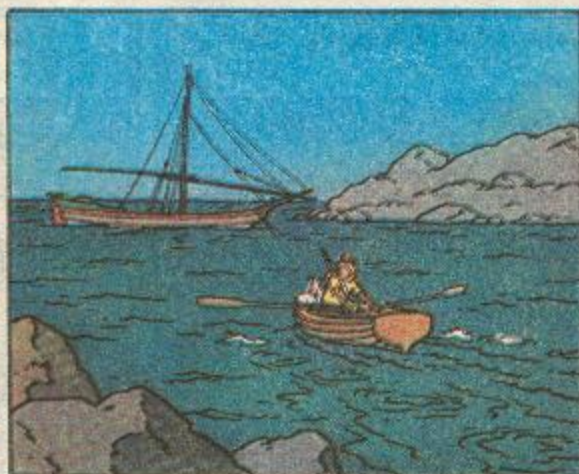


دوست عزیز، متاسفم که نمی توانیم شما را اینجا نگه داریم.

لطف دارید، اما کاپیتان آن کشتی عربی بدنالم سرگردان خواهد شد.



چقدر عجیبه، همه رفتن... حتی یک موی گربه هم پیدا نمی شه...



من هیچ جانداري را روی عرشه نمی بینم.



میلو، زود باش بیا اینجا!



وو او! وو او!



(گرررر) متاسفم. اشتباه کردم. بیا اینجا، میلو... اون دیگه عقب نشست!



و طپانچه‌ها رو زیر یک ردیف چتر قایم کرده‌اند!

تعجب میکنم این گربه کجا رفته...



وای خدای من! مسلسلها، زیر یک برزنت کهنه!



جالبه، هان؟



باز هم اسلحه‌های اتوماتیک! چه هالویی بودم. هیچ بفکرم نرسیده بود این کشتی کوچک بیگناه: قاچاق اسلحه!



... تمام این صندوقها پر از مهمات هستند! انکار این پائین کارخونه اسلحه‌سازی است!



فقط بخاطر داشته باش، میادا منو لو بدی .
کشتی من مین گذاری شده، و قبل از
آنکه تسلیم بشوم دودش
میکنم و به هوا میفرستم!



کاپیتان! خطر! فوراً!
بیائید!



از وقتی که به کشتی اومدی مراقب توبودم .
تبریک عرض میکنم! هیچوقت حدس نمی زدم
که تو یک پلیس باشی!
من؟ اما من...



حالا همه چی ساکت شد. حتماً به چیزی
برخورد کرده اند!

من میگویم، حتماً
ترسیدن



بوم

چه اتفاقی روی عرشه
داره میفته؟



میلو، زود باش، بیا اینجا! دستای
منو باز کن!



وای! من فکر کردم دیگر واقعا منفجر شدیم
... حالا نگو که این صدای برخورد خفیف
یک قایق دیگر، با ماست.



بوم



وای خدای من، من ... من حالا
فهمیدم! اونا مارو توی یک کشتی
مین گذاری شده تنها گذاشتان!

سنگر بگیر ...
من دارم
فرار میکنم!



آها، تن تن! ... بازهم همدیگر رو ملاقات میکنیم! ... قاچاق
مواد مخدر، قاچاق اسلحه، عامل شورش ...
ایندفعه دیگه بدجوری گیر افتادی!



اگر جنگی هم بخواد
بشه، حداقل ما دیگه
کمبود اسلحه نداریم
...



هیس! ... یکی داره میاد ...



چراغها! زود باش! گرفتمش!

من هم همینطور! نگهش داشتم!



باشه، دستامو بالا میگیرم...



گیر افتادم؟ ... تعجب میکنم ...



اینجا هم همینطور...

اینطرف که نبود...



باید یه جایی همین نزدیک باشه ... الان پیداش میکنیم.



بله، صدا خیلی نزدیک بود...

شنیدی؟



قلب... قلب... قلب



دقیقتر بگوئیم: نباید بذاریم فرار کنیم!

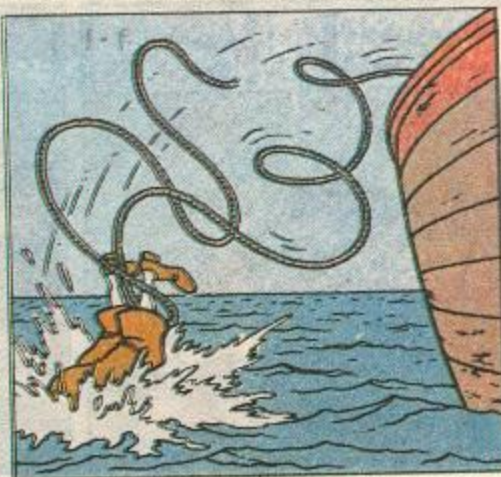
نباید بذاریم فرار کنه...



مناسقم، دیگه بیشتر از این نمی تونستم زیر آب بمونم!



قلب... قلب...





اونا چه شون شده ؟ یک دفعه منو دستگیر میکنند ، دفعه بعد مثل یه جفت خرگوش فرار میکنن .



خدای مهربون !
... تن تن !
آه عزیزم ، ما فراموش کردیم !



حالت اضطراری ! ... از این کشتی جدا بشین !
... الانه که منفجر بشیم !



زود باش ، میلو ، یک لحظه هم نباید اینجا موند .



شانس آوردیم که او تا نارنجک بدون مواد منفجره انداخته اند ... وگرنه ما الان روی ابرها نشسته بودیم ، میلو .

همین الان است که منفجر شود



آره ، ... من میگم ، مگه حقدر طول میکشه تا یک نارنجک منفجر بشه ؟

طفلک بیچاره تن تن ...



جوان عزیزم ، این درست مثل یک فیلم است . همه همین فکر را خواهند کرد که این یک توطئه علیه تو بوده تا از دست تو خلاص بشوند !



کمپ اینجاست . نمی دانم وقتی که ماجرای اخیر مارا بفهمد ، چه خواهد گفت .



بطرف کمپ کوسموس میرویم . مطمئنم که در سر راهمان ، آقای راستاپولوس میتواند کمکی بماند .



صبور باش ... باید به تاخیر افتاده باشد ...

هنوز هیچ انفجاری رخ نداده ...



خداحافظ ! ... و باز هم متشکرم !

صبح روز بعد ... موفق باشی !





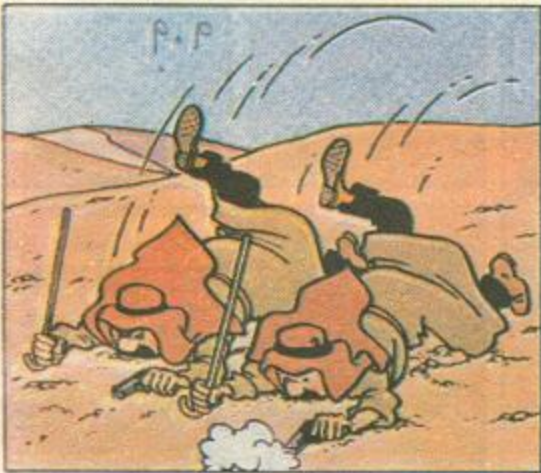
به به، دو تا صحرا نشین، از آنها مقداری آب خواهیم گرفت.



نگاه کن! ایندفعه دیگه سراب نیست!
بالاخره یک نوشیدنی پیدا کردیم!



میلو! میلو! نجات پیدا کردیم!



۲۰۲



بنام قانون ...



آنها!

تو هستی

ها!



اوناهاش، اونجاست! | بله، خود خودشه!



بزودی به چنگش میاریم ...
تقریبا بی رمق شده بود ...



کارگاه باهوش! اگر به حرفهای تو گوش نمی دادم الان این لباس خوابیها تنم نبود ...

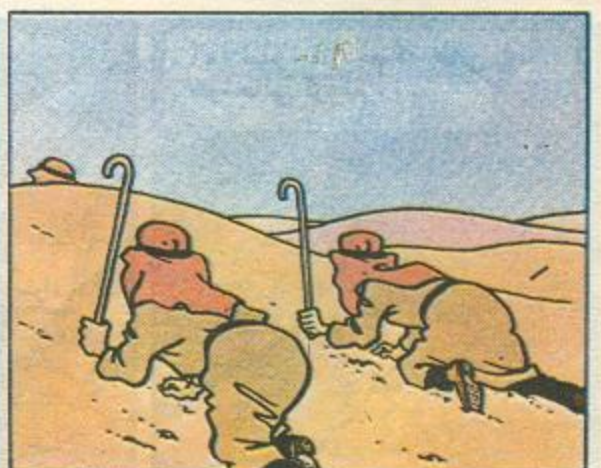
فهم داشته باش مردکه! اگر ما خودمونو بشکل عربیها نکرده بودیم هیچ فکر اینو نمی تونست بکنه که ما باشیم!



آنها! آنها! آنها! آنها!



موتوا!



داریم به شهامت مون
احتیاج پیدا میکنیم...
که از تشنگی نمیریم...

بیا، میلو،
نباید بایستیم.

دزد سر شد! عوضی گرفتیم!
دقیقتر بگوئیم.
عوضی هستیم.

اونجا... حتما "دارم خواب
میبینم... درختان خرما... یک
شهر... دیدی گفتم نباید بایستیم
..."



و شهر... امیدوار باشیم که این یکی دیگه شهر
سینمائی نباشه!



آب، میلو، آب! چه
شانس بزرگی!

چه خبره؟ به یکی از شیوخ ما
توسط دو مرد از طایفه جلا بابی
حمله شده. این اعلام جنگه!

آهو، اینجا چه خبره؟



برای چه؟ بهت می گم برای چه!
من! سر جوچه ابوبن دون هستم

آهای، با تو هستم! چرا به اداره
نظام وظیفه نرفتی؟
برای چه؟

وای! چه موقع بدی اینجا اومدم!



چپ... راست... چپ... راست...
خبردار، ای تنبلهای بی خاصیت!



نافرمان است، جناب! آدم خود پرستی است! از نام نویسی سرپیچی کرده است!
که نافرمان است، هان؟ خواهیم دید. سرچوخی، شما باید تعلیمش بدهید!



اداره
نظام وظیفه



با تو هستم! هر وقت صدات میکنم
بهر بیا! به من کلک زن!

کی، من؟ من؟...



علی بهائی!

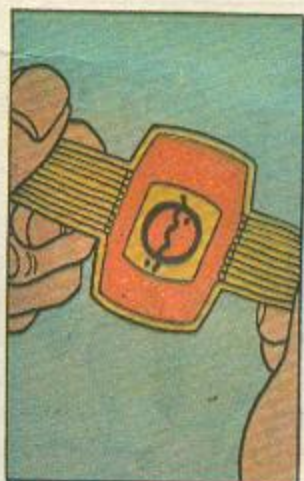
یه مرد بیچاره‌ای به
دردسرافتاد...



بالاخره توانستیم یه
استراحتی بکنیم!
علی بهائی!



ایست! سلاحها به
فنگ! برای امروز
کافیست. شصت کیلومتر
راهپیمایی صحرائی
برای فردا. جوخه،
آزاد!



دیوانه احمق! چگونه میتونم
فراموش کنم که موقع نام
نویسی اسمم رو علی بهائی
گفتم؟



باید چهار روز زندان بری! حالا برو دفتر
سرهنگ رو تمیز کن... مراقب رفتارت هم
باش!



هورا! یکی پیدا کردم!



شاید بتوانم یک جیبچه از
اونها پیدا کنم...



خدای من! سیگارهای
فرعون! با همون مارک!
باور نکردنیه!

یک جاسوس! نگهبانها رو صدا کنین!



بجینین ، سربازها! دستگیرش کنین! نذارین فرار کنه!



شانسمو ببین همچین که داشتم ته و توی قضیه را در میآوردم ...



جاسوسی ... موقع جنگ افتادم ... حالا دیگر بد گیری



... بنا بر حکم دادگاه، سرباز صفر، علی بهائی ... سحرگاهان تیرباران میشود ... مراسم اعدام فردا برگزار میگردد. حکم اعدام بیدرتگ در مورد زندانی اجرا خواهد شد!



تیرباران! ... قراره تیربارون بشم ... طفلک من، بیچاره میلو ... تموم شد دیگه!



یک یاد داشت " امید وار باش کمک در دسترس توست میگذوست ... یک دوست؟ ... اینجا؟ ...



شب آخر زندگی منه. مگر اینکه ...



تن تن! ... تن تن! ...



کی ... کی هستی تو؟ هیس! ... بیا این سوهان رو بگیر. میلمها را ببر.



عجله کن! داره سحر میشه ...



بریده شد!



فرصت رو نباید از دست داد! دارم میام!



آزاد شدم!



ایست! وگرنه تلیک میکنم!





صبح شده... همه چی تموم شد...
دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن ندارم...



نقشه ما خراب شد...
دوباره زندانی شده!



ها! حسابمون تصفیه شد... وقتشه که
کشیکمون رو عوض کنیم؟...



آتش! بنگ بنگ

تن تن



جوخه! آماده... هدف...



نیمساعت بعد



واو-واو-واو! دیکه هیچوقت نمی بینمش.
واو-واو-واو! تنها چیزی که برای من مونده اینه که
اینجا روی قبرش بمیرم...

علی بهائی
جاسوس



علیرغم تغییرقیافهای که داده بود،
او را شناختم. رهبر بزرگ،
میدانم که عدم وجود او چه اهمیتی
برایتان دارد ترتیبی برایش دادم تا
به مرگ محکوم شود. حکم اعدام
امروز صبح اجرا شد.



تن تن مرد! او تا تنو کشتن!



چند دقیقه بعد...



خوب پیش رفت... همه چیز مرتبه...
حالا میتونی اونجا بری.
بسیار عالی. بیا پاداشو بگیر.
دهانت رو هم ببند البته اگر برای
زندگیت ارزش قائلی...



همانشب...





اینجاست! ...
در را بشکنید!



کارها خراب شد!
ما گیر افتادیم! سربازها دارن
میان همه مون کشته خواهیم شد



باز کن! زود باش باز کن!
گور کن هستم!



اونجا رو... نگاه کن...
از روی پشت بام فرار کردند!

آره، نزدیکان
رو هم بردن!



الفرار!
یک لحظه هم نباید تامل کنیم!



به به... او نا رفتن...
حالا دیکه...



بطرف پائین خیابون! می گیریمشان!

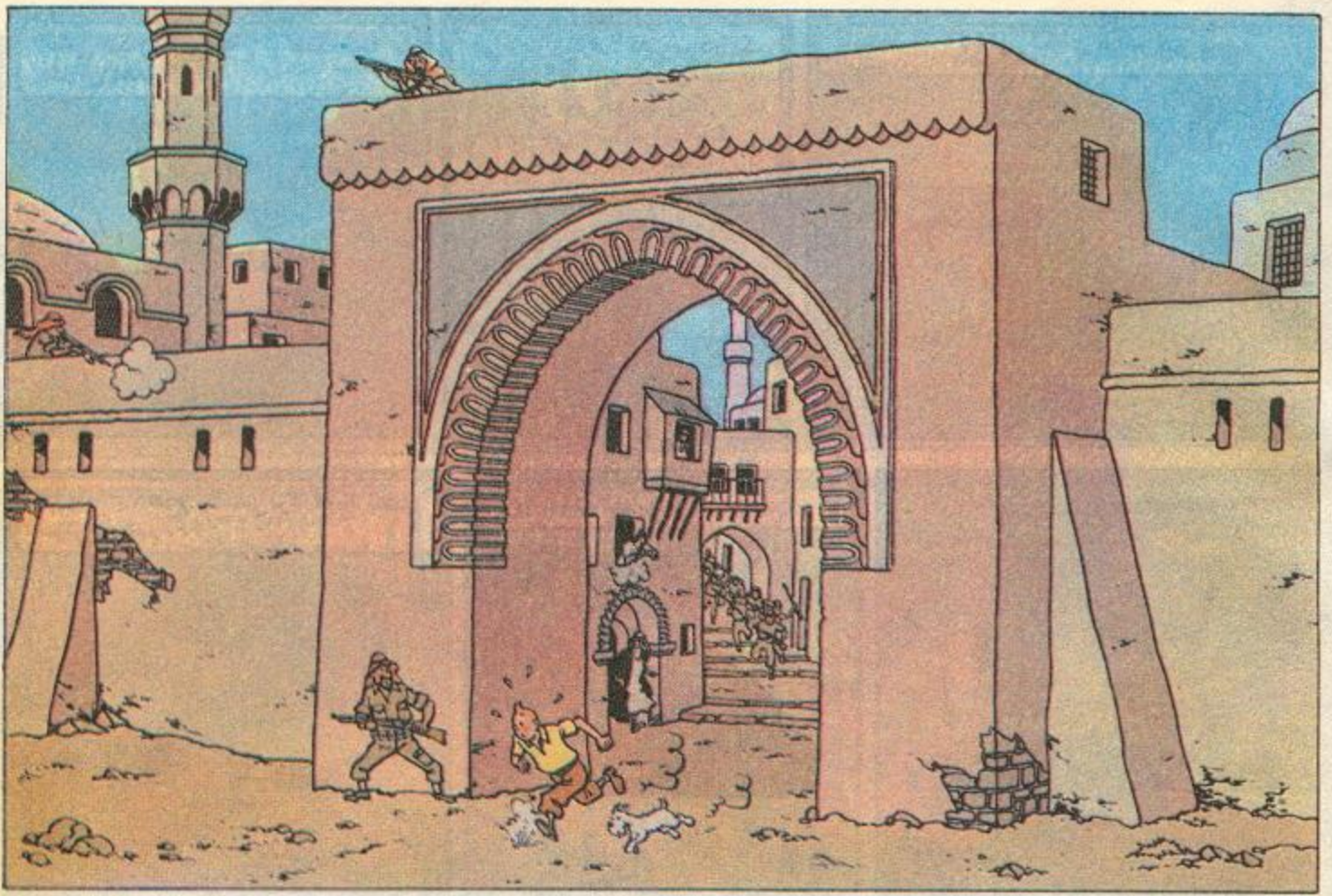


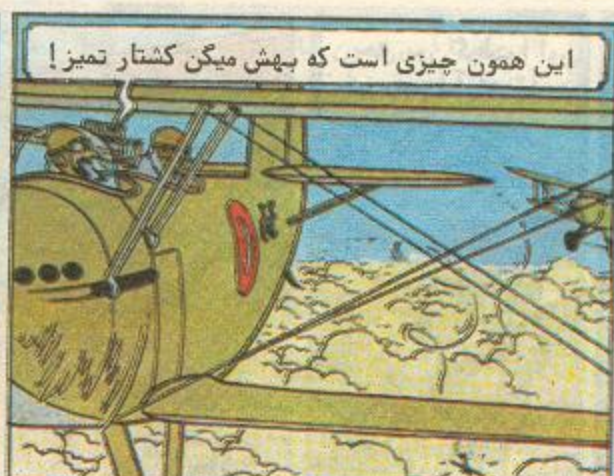
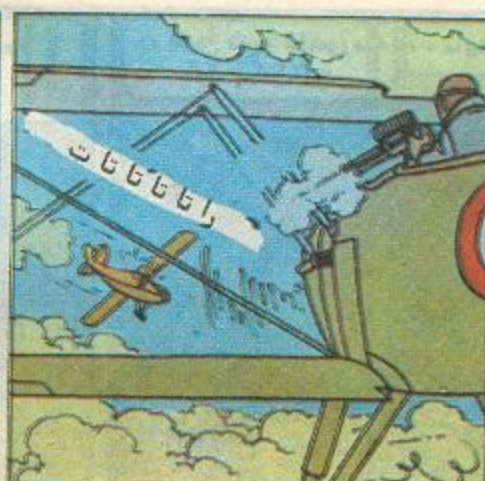
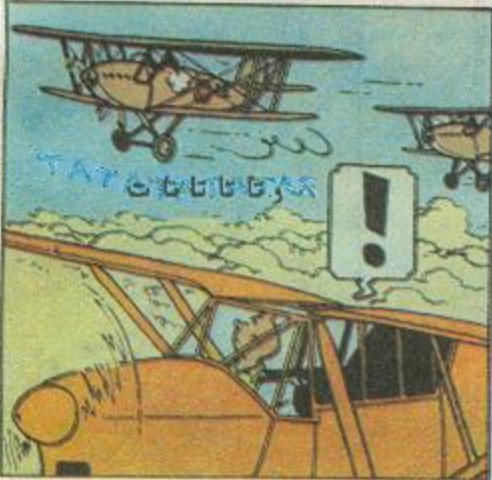
خائن!... قاتل!... بشکشدش!



ای وای! این همون حاموس مردداس!
آزیرها رو بشکد!









هیچ امیدی برای فرود آمدن در اون جنگل نیست ...



این یک حقه قدیمی است ، میلو ... اول یک چرخ میزنی ، بعد توی ابرها پنهان میشی . اما مشکلات ما به اینجا ختم نمیشه ... داریم بنزین تمام میکنیم .



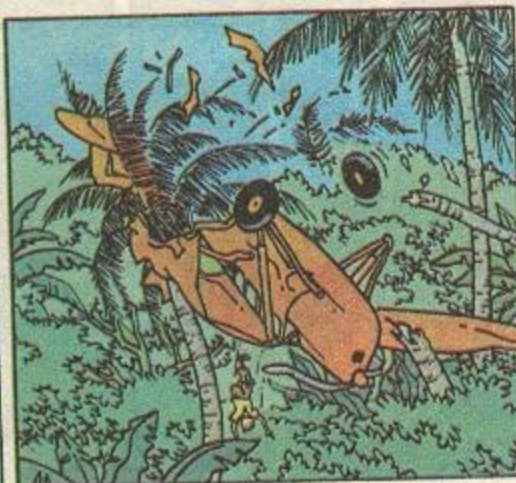
محکم بشین ، میلو ! داریم میائیم پائین !



خودشه ! موتور از کار افتاد ... بنزین تموم شد ...

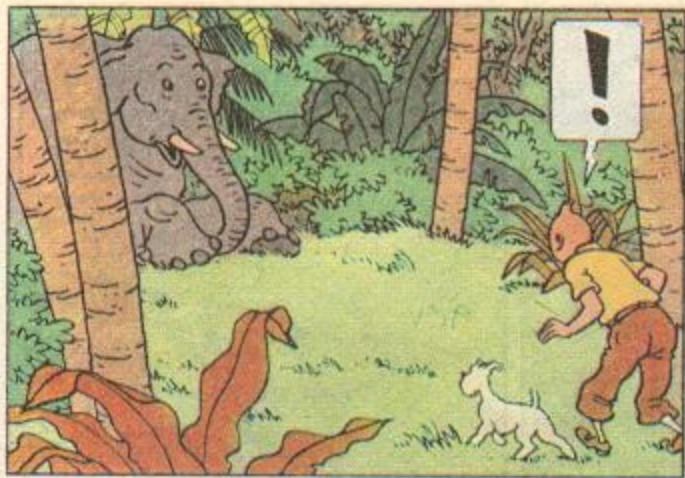


... هیچ اثری از یک زمین مسطح نیست ... چقدر دیگه میتونم پرواز کنیم ...



جعبه کمکهای اولیه ! تنها چیزی که لازم دارم کتاب دستورات عمل هایش است !





برادران فیلی ، توجه کنید ، این بشر جوان تب منو مداوا کرد .



بنظر میاد که کنفرانس دارند . حالا میتونم فرار کنم .



هرررر م ! هرررر م ! وایسا ، بشر کوچولو . تو باید پیش ما بمونی . . . تو دکتر ما فیلهما هستی .



چند روز بعد . . .

فهمیدی ، میلو ، که وقتی فیلهما باهم صحبت میکنند یک صدای مثل صدا شیپور در میآورند . من بهشون گوش دادهام . . .



فکر کنم بتوانم یک مقدار از زبانشان را بفهمم . شاید من کشف کنم که آنها چی میگویند ، و حتی بتوانم یا آنها صحبت کنم . فقط تنها چیزی که لازم دارم یک شیپور است . پس این شیپور است که دارم درست میکنم .



حیلی هم مشکل نیست . سل - لا - سی - دو یعنی " بله " . دو - تی - لا - سل یعنی نه . من آب میخوام ، میشه سل - سل - فا - فا . . . البته مشکل اصلی داشتن یک لهجه خوب است .



اوف ! گرم شده ! . . . تعجب میکنم . . . چرا امتحان نکنم . . .



یعنی فهمیدش :



فهمیدش ! داره بر میگردد ! هورا ، زبون فیلهما رو یاد گرفتم !



حالا تو اینجا بنشین . من میرم . به گردش بکنم .



وقتشه که به کمی به تجسس بپردازم .



!



کی - اسخ ! علامت ، اینجا ! . . . باور نکردنیه ! !







توتا نخامون عزیز،
چه روز خوبی است.



این بشر کوچولو از من چی میخواد؟



ما کمک مخصوص احتیاج داریم...
میتونی مارو به یک دهی ببری؟



صبح بخیر. امیدوارم که
مذاحتون نشده باشیم...



نگاه کن! ... یک بانگالو!



نگاه کن! ... اونجا! ...
علامت ما!!



شما هاشانس آورده یین
دکتر فینی مشغول
سرکشی به این ناحیه
است. همین الان
میفرستم دنبالش که
بیاد.



این مرد رو که در جنگل سرگردان بود
پیدا کردم. بنظر میاد که عقلش رو از
دست داده باشد. آیا این نزدیکیها
یک دکتر پیدا میشه؟

بانگالو خانه‌های مخصوصی است که در نواحی حاره میسازند و معمولاً "از جنس چوب و حصیر است."

یه کمی بعد ...

همه ماجرا این بود ، دکتر ، فکر میکنید که این دوست بیچاره ما بتونه یک روزی معالجه بشه؟

بله ، میتونه ... اما هر چه زودتر احتیاج به بستری شدن دارد ، یک بیمارستان مخصوص همین حوالی هست ، مدیر اونجا با من دوست است . میتوانید فردا صبح ببریدش اونجا .

ضمناً ، شما مهمان من هستید . همین الان قرار یک میهمانی کوچک را برای امشب میگذاریم : بما ملحق شو .



ایشب

تن تن ... پدر روحانی خوب ما ، طاووس عالی مقام ...

... خانم و آقای اشنو بال ...

... شاعر معروف ، زلوتی .



این اسلحه‌ای که اینجا دارید عجیب بنظر می‌رسه . آیا یک خنجر هندی نیست؟

بله ، یک کوکری است ...

از استیل ساخته شده ... یک اسباب بازی کوچک مرگ بار! . اینو یک مرتاض هندی بمن داده . بمن گفته که این خنجر از یک قدرت جادویی برخوردار است ... فقط بطرف کسی متمایل میشود که جاننش در خطر باشد .

الان برایت میاندازم تا ببینی ...

اوه!!!



خیلی متاسفم . امیدوارم که شما اینو به فال بد نگیرید .

خواهش میکنم نگران نباشید . فقط یک اتفاق است ... بهر حال ، من از فال و پیشگوئی ها نمی‌ترسم !

بنگ بنگ







میلو، سعی کن رد پارو کم نکنی...



صبح روز بعد...
ارباب جوان بطرف پائین، داخل جنگل رفت.



میلو، راجع به این چی فکر میکنی؟
قشنگه، نه؟



بله، مطمئناً "مال خودشه" رد
پاشو درست گرفته ایم... یک
جاس همین طرفه است...



نگاه کن! کلاهش اونجاست!



شانس آوردیم که مجش به شاخه پیچک
گیر کرد. وگرنه...



کمک! دیوونه شده!... دنبالش کنین!



?



?





حالا ديگه ميخواي منو بکشي؟ ... زود باش، جوابمو بده!

من نبودم ... اين چشمها بود ...



خنجر من ... بو - هو - هو ... ميخواشم ... من خنجرمو ميخوام ...

نه نمي خواي!

خجالت بکشي، سافوکلس! مگه بچه شدي!



گرفتمش! ... چه روح مهربوني هستي!



رامسس دوم، فورا " به جايي برو که اون چشمهارو ديدی! ... برو!



دو چشم سياه قشنگ ...



چشمها؟ ... کدوم چشمها؟

کدوم چشمها؟ ... کدوم چشمها؟ آه! حالا يادم آومد ...



نه، نگذاشت بکشمش ...

احمق بيشعور! فکر شو ميکردم ... عيبي نداره، ايندفعه از اون شاعر استفاده ميکنم ... واو احتياج به هيپنوتيزم نداره ...



اوه! چشمها!

خوب؟ بگو بينم! ... تن تنو کشتي؟



اگر دنبالش برم، ميتونم کشف کنم که قضايا از چه قرار است.



آها! تو در جنگ مني!

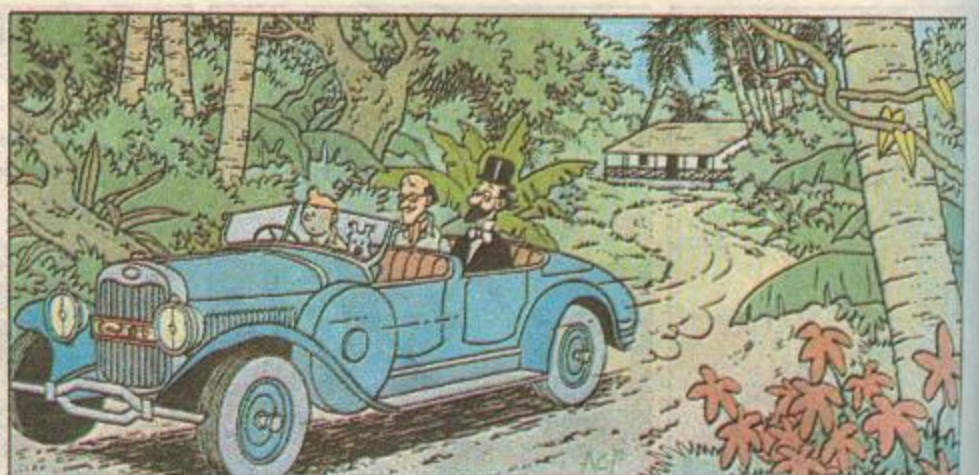


تو ... من ... آه، چشمها!



دستها بالا! ... فوري!





بترتیب، مراقب این آقایون باشید، لطفاً.



هوم... بله... فهمیدم... بسیار خوب...



بفرمائید، این یک نامه از طرف دکتر فینی درباره این دو تا مریض است.



اینجا چیز ترسناکی وجود نداره اونها کاملاً بی آزارند.



ممکنه همراه من بیائید؟ فقط یک سری تشریفات اداری است...



مسلماً.

او خودش این نامه را بشما خواهد داد. بشما خواهد گفت که ۲ نفر همراهش دیوانه هستند...



این یک نمونه از اتاقهای است که ما برای مداوای دوستان بیچاره شما استفاده میکنیم.



سلام... بله رئیس... من نوشتههای دکتر را کپی کردم، و با یک نامه دیگر عوض نمودم... باعث شد که تن تن را بجای آن دو تا دیوانه دیگر بگیرند، و...



خداحافظ، آقایان.

تولدت مبارک، مامی!



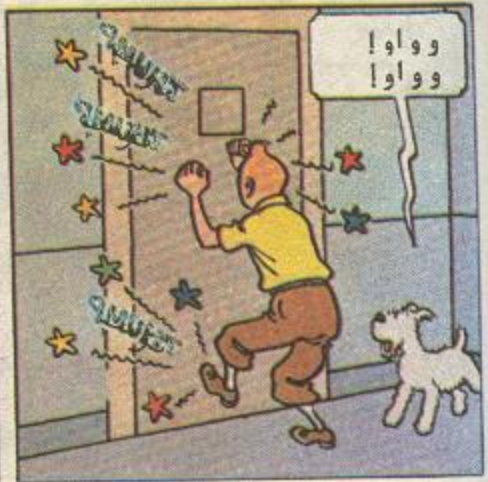
حالا، آقایان، از دوست ناراحت شما کمال مراقبتهای موجود خواهد شد.

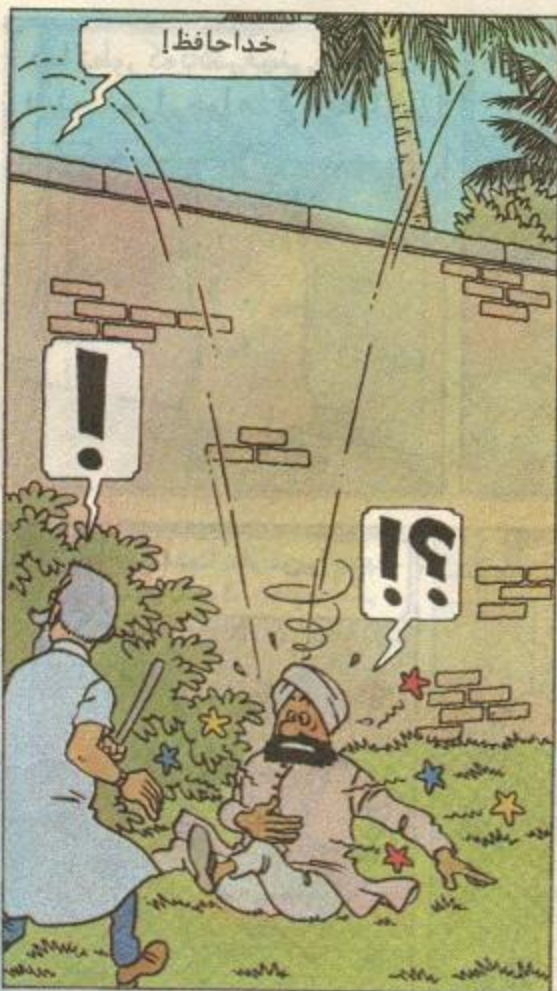
ما کاملاً به شما ایمان داریم.



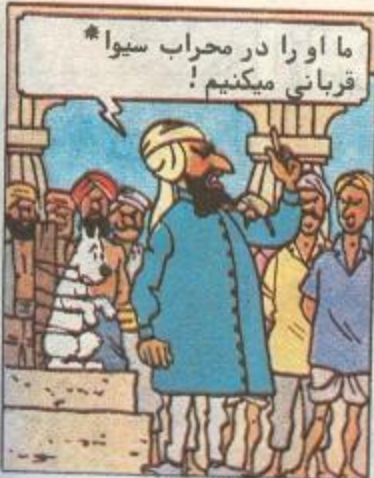
"او بینهایت خطرناک است. باید یک جوری فریبش بدهید و او را بیکی از سلولها بپذیرید، نباید به زور متوسل شوید. او دائماً اصرار خواهد کرد که عاقل است..."















مدیر بیمارستان از اینکه او را برمی گردانیم خوشحال خواهد شد ...



... این مشتری ناشی!



آزاد! ...
آزاد شدم



زود باش! این اطراف را نگاه کن! نمی تونه دور شده باشه



... بیمار! کجا رفته؟



اون رفته: هیچ کس نیست.
دقیقتر بگوئیم: همه رفتن!



دست نکه دار، خادم سیوا!
خداوند یک قربانی لاغر نمی خواهد!



در همان هنگام ...
بمیر، ای سگ کافر!



یا برهنه * مقدس!
نگاه کنید،
والا حضرتا، نگاه کنید!



و در جنگل



هاها! اگر ما دنبال این سگ
بریم اربابشوهم پیدا میکنیم.



زود باش ... باز کن.
چقدر در اشتباه بودم. اونا
واقعا آدمهای خوبی هستن!



جای خوشوقتی است که ما از این راه عبور می‌کردیم .



ببخشید که مزاحمون میشم ، ممکنه لطفا گمکم کنید ...

بله البته!



ببینید! ما مرد جوان را درتله ببر گرفتار کرده‌ایم!



بنگ



والاحضرتا! والاحضرتا! دیدم! روی شاخه ارباب جنگل!



...مهاراجه گایاچاما . حال شما چگونه .

چگونه میتوانم از شما تشکر کنم ، های... های...؟



گردد ، گردد ، گردد



خدایان بزرگ! تیرم خطا رفت!



و آنروز هنگام غروب ...



ما به قصر برمیگردیم ، شما مهمان هستید ، های... های...؟

تن تن ، خبرنگار .



بفرمائید بهرتون ، والاحضرتا!



اینبار مطمئنم که نوبت من است
... این یک اخطار برای من
بود ...

... راجایچا،
... سم دیوانگی



وحشتناکه ... باید بشما
بگویم ... پدر و برادر من
هر دو دیوانه شده اند، یکی
بعد از دیگری. هر بار هم
درست قبل از آنکه بیمار
باشوند، همین آهنگ عجیب
و غریب در خارج قصر
شنیده میشد ...



هیچکس! هیچکس
نیست ... هیچ
نشانه‌ای هم نیست
....



ای سیوا! ...
همان آهنگ!



... با یک قیمت ناچیز
می خریدند. و آنموقع که این
مردم بیچاره برنجی را که
خودشان میبایست می کاشتند
و مصرف میکردند، مجبور
میتوندند که آنرا هم از قافچاقیان
به قیمت گزاف بخرند. من
هیچوقت دست از مبارزه با
این گروه شیطانی برنخواهم
داشت.



حقیقتاً "همینطور. و من دارم
به مبارزه آنها ادامه میدهم.
خشخاش را که از آن تریاک
بدست میآورند، در این منطقه
بعمل میآید. قافچاقیان مواد
مخدر رعایای مرا می ترسانند.
آنها کشاورزان را وادار میکنند
که به کشت خشخاش بپردازند
تا اینکه غلات
کشت کنند و
محصولات آنها
را ...



نه، هیچ چیز ... چطور مگه؟

امکان این هست که آنها
سعی میکردند با قافچاق
مواد مخدر مبارزه کنند؟
مثلاً، تریاک؟



مهاراجه، وقتی که پدر و برادر
شما دیوانه شدند، آیا اثری از
یک زخم، یک خراش، روی
گردن یا بازوی آنها بود؟

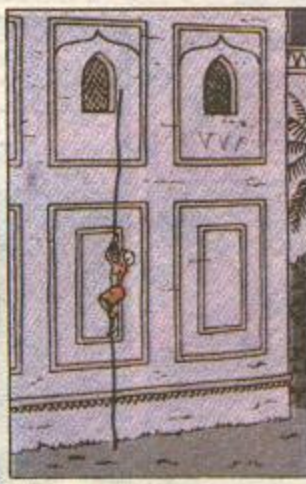


آتش ...

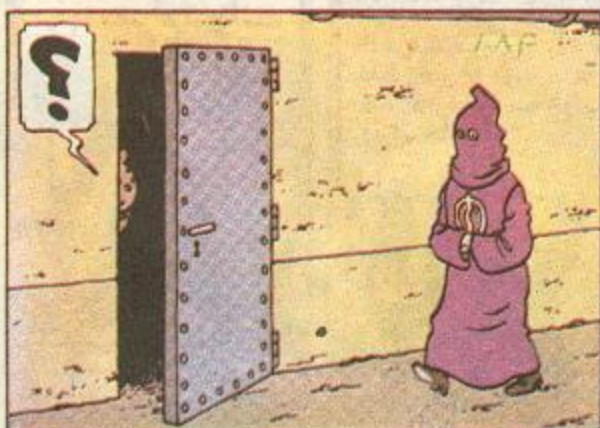
میبینی؟ ... اونجا ...
پنجره وسطی ...

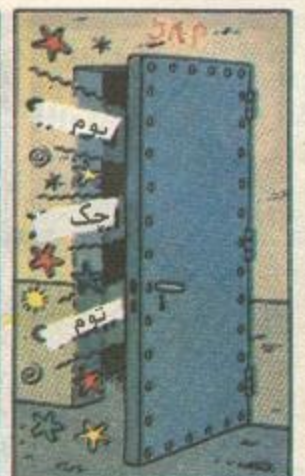
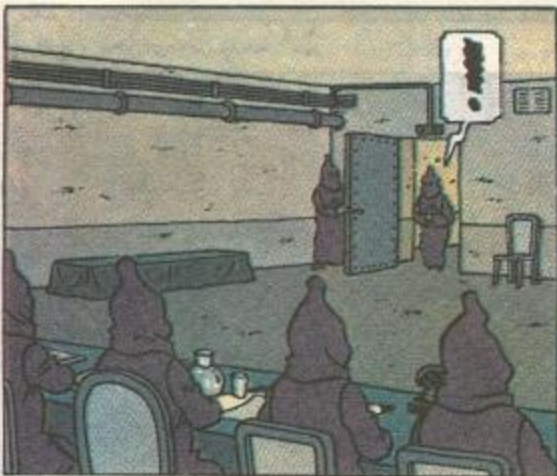
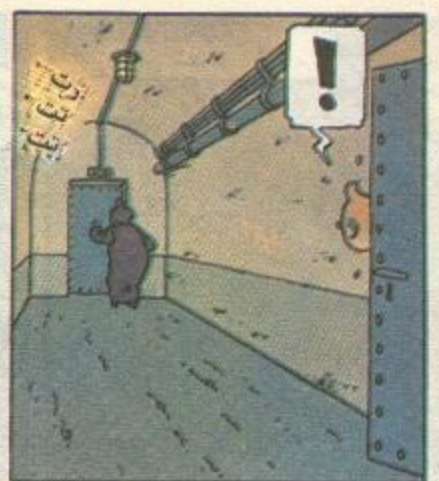


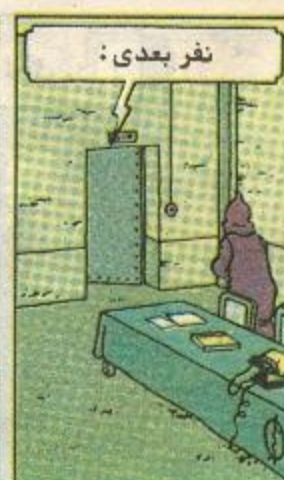
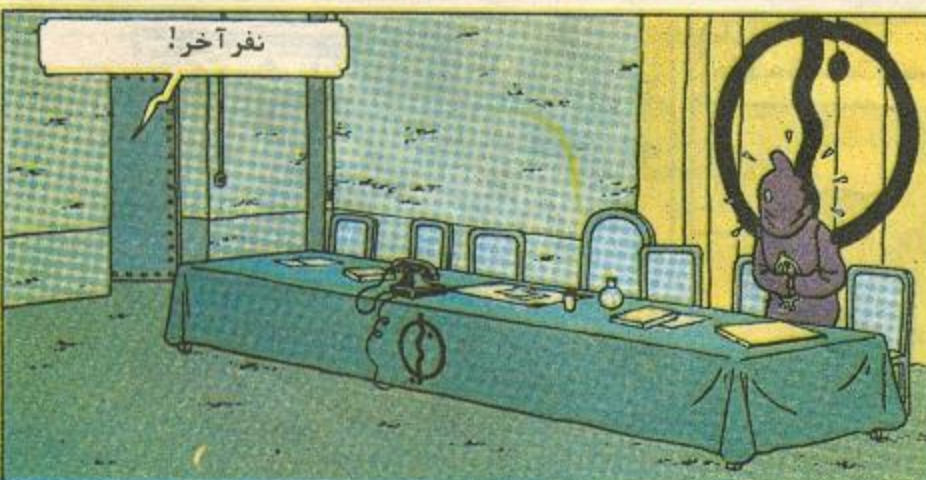
بسیار خوب. ما با هم کار خواهیم کرد.
والاحضرتا، خوب گوش کنید ...



طناب جادویی. از
اربابیت اطاعت کن.









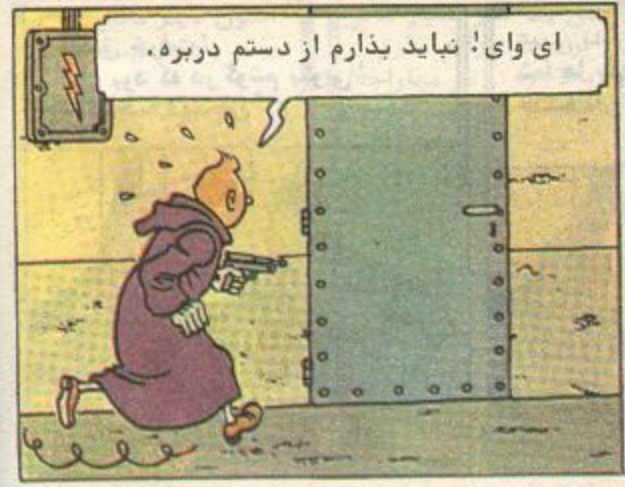
کار امروزم بد نبود! ... باید بگم شانس آوردم که اولین نفری بودم که منو صدا زد ... حالا، به نگاه به چهره های این کولکوس گلان جنگلمون بیندازیم!



تن تن! ... اون!!
... اینجا!!!



مرطاض هندو، یک ژاپنی، خانم وای استوبال، سرهنگی که منو به مرگ محکوم کرده بود، و منشی مهاراجه... حیرت آورده!



ای وای! نباید بذارم از دستم دربره.



مرطاض! اون فرار کرد!
کلاک



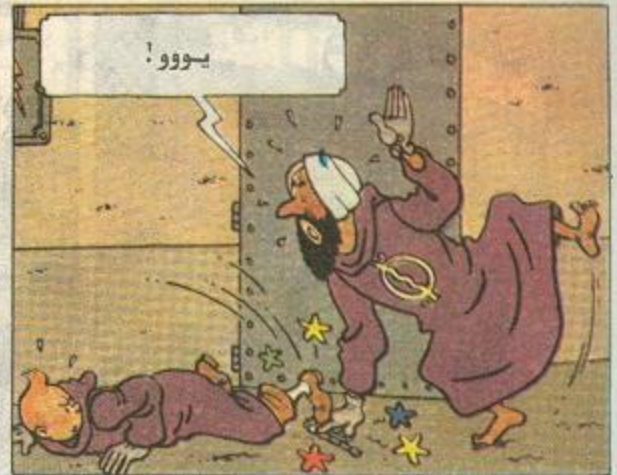
چقدر پروست، فکر میکنه میتونه منو ببنده... من، یک مرطاض کاملاً زبردست!



آها!
حالا دیگه کاملاً در چنگ منی!



بنگ



البتہ کہ نہ . ما میدونیم کہ شما بیگناه هستید . از پلیس قاهرہ بما تلفن زدند . آنها یک باند بین المللی قاچاقچیان مواد مخدر کہ از معبد فرعون کی - اسخ استفاده میکردند ، کشف کردند . اونجا پناہگاہ مخفی شون بود ...



تیریک می گم ، دوست من ، تو بر داشتی .
برده از راز یک گروه تبهکار برداشتی!

ہی : شماها دیگہ نمی خواهید ، منو دستگیر کنید؟



میلو : !

دستہا بالا !



مرتااض :
باز ہم بما حقہ زد !



من ہم بسہم خود ، تن تن ، زندگی امرو مدیون تو میباشم . تیر زہر آلود بہ اون آدمکی خورد کہ تو در تختخواب من گذاشتی . فرار بود تیر بہ من بخورد .



در میان کاغذہای کہ بدست آوردند یک لیست از نام دشمنان شان ہم وجود داشت اسم تو و مہاراجہ کایاجاما جزاوان لیست بود . و ہمچنین یک نقشہ از راہروہای زیرزمینی اینجا نیز در میان آنها بود . ما ہم در این بارہ مطلع شدیم ، و اکنون اینجا ہستیم .

دقیقترا بگوئیم ،
اکنون کجا ہستیم ؟



چند دقیقہ بعد ...

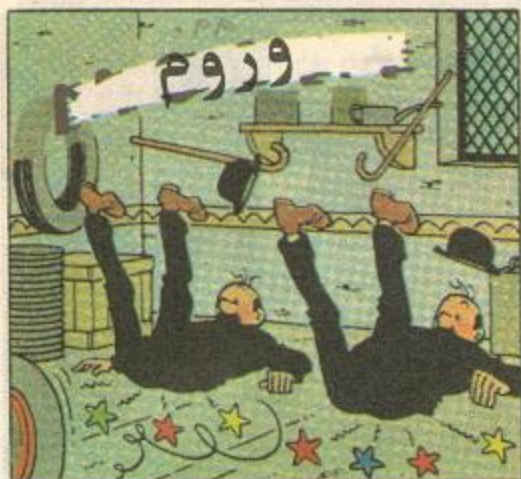
والاحضرتا ! والاحضرتا ! پرنس . پسر شما ! اونو دزدیدین ! دو نفر مرد ، اونا بایک اتوموبیل فرار کردن ...



تا وقتی کہ بخواہیم در را باز کنیم او کیلومترہا از ما دور شدہ . هیچ فایدهای ندارہ کہ تعقیبش کنیم میتونیم بعدا بگیریمش . بیابگردیم بہ قصر ، و یکی رو بفرستیم تا از بقیہ زندانیہا مراقبت کنہ .



ای آدم بدبخت !
ما رو این تو حبس کردہ !
صبر کن ،
من بہ دستہ کلید دارم .



وروم

مواظب باشین، محکم بنشینید، رفتیم!

زود باشین، بطرف گاراژ، مدت زیادی نیست که رفتان...

این اتوموبیل دیگه تندتر از این نمی‌ره.

اونهاش!

شما دوتا، نیفتین! می‌خواهم سرعت رو زیادتر کنم!

ای ارباب، دارن تعقیبون می‌کنن! عجله کن!

آنها باید به اون گوشه گیر کرده باشن...

اوه، شیطونهای بیچاره!

دود! چه اتفاقی افتاده؟

داریم بهشور می‌رسیم!

بنگ

ای حرامزاده! نمی‌خواد بره یائین. می‌خواد برگرده به قصر، و ما هم بی اتوموبیل خواهیم شد... جلوشو میگیریم!

فرض کنیم یک تله باشه... من فقط تعجب می‌کنم...

همچین که رفت پائین تا به تگاهی بکنه، می‌بیریم نو اتوموبیلش و فرار می‌کنیم!



دستها بالا ،
بی حرکت! اسلحات رو
هم بنداز!



حالا کجا رفته؟
نمی تونم ببینمش
...



امکان نداره که اونو با خودمون
ببریم . تو سرشو گرم کن تا من هم
برم این بچه رو به جایی
قایم کنم .



گانگسترها!
خوب شد که فریب
شماها را نخوردم!



چه تصادف جالبی .
اتفاقاً " اسلحه" من هم خالیه .
حالا فقط ما دو تا هستیم ...



این یکی بهتره . چیز مهمی
نیست ، فقط اسلحه من خالی
بود .



تا وقتیکه میلو مراقب مرتاض
است . من هم بدنبال مرد
اسرار آمیز می روم ...



خودم بهتر از این نمی تونستم
انجام بدم!



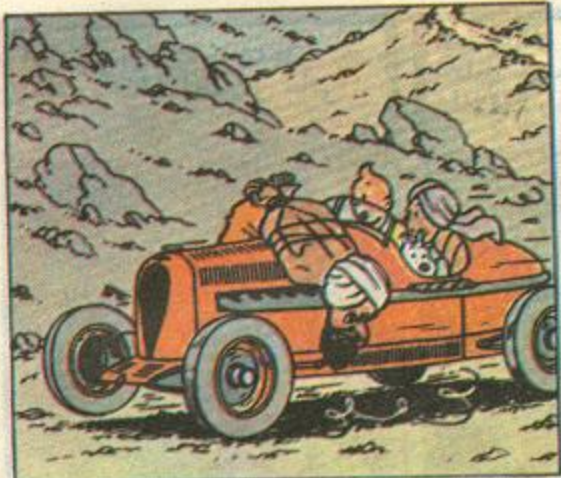
کمک!!



بیا جلوتر ، پسر عزیزم ،
یه کم دیگه نزدیکتر ...



ای شیطان! یعنی هیچوقت نمی تونم
از دست تو خلاص بشم؟ ... اما صبر
کن ...



طمان کوسموس پدید شده
 قاهره، دوشنبه در اینجا شایعه می‌نویست میلیونر راستا پابلوس گزارش شده تا بدید کمپ صحرائی اس. هیچ خبری از مانی. طور مشکوکی، یوسیل. هواپیمای شخصی اش. یک مقصد نامعلوم کت کرده است نیست. غرب ادامه دارد. منطقه صحرائی

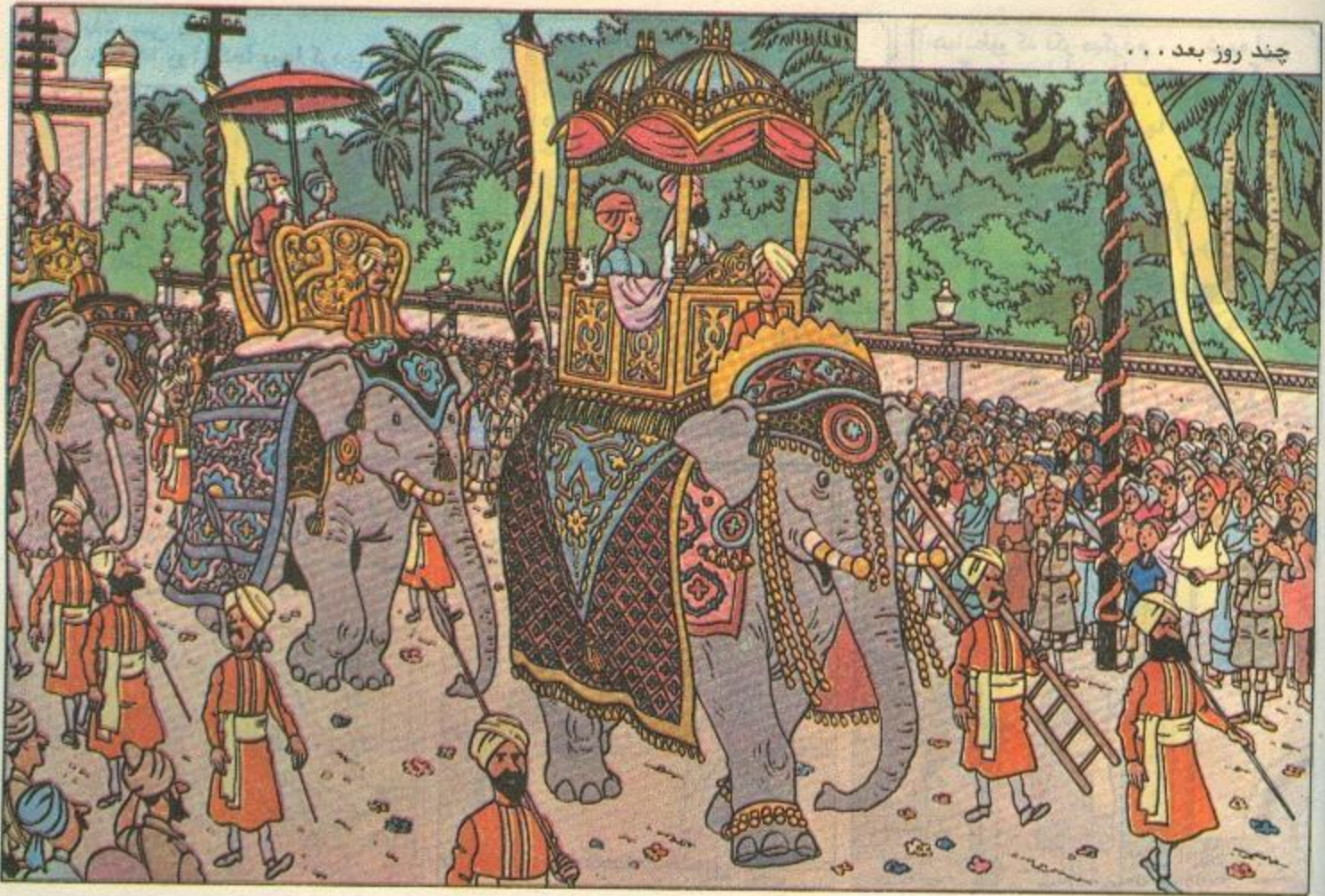
باند قاچاقچیان مواد مخدر نابود شد
 گروگان سلطنتی آزاد شد

تن تن خبرنگار، گروه اصلی بک باند زنجیرهای بین المللی قاچاق مواد مخدر را درهم شکست، سپس یدنیال پرنس جایبا حاما که در گروگان رهبر این باند بود، در کوهپها به تعقیب وی پرداخت، و او را آزاد نمود. رهبر قاچاقچیان که هنوز از هویت او اطلاعی در دست نیست، با شجره خود

به استقبال مرگ شتافت
 هنوز معلوم نشده تحقیقات

یک عکس غیر رسمی از آقایان، تامسون و تامیسون، کارآگاهان ماجرای قاچاق مواد مخدر، که به یک بیاضی فوری از جان و کزی پلیس، جواب





والاحضرتا ، ممکنه یک ترتیبی بدید تا این دوتا مرد رو به قصر شما ببرند . اونها به کمک احتیاج دارن ...



درود بر تو تاخامون !
گل ! گل ! ...
شوت عالی بود !



زنده باد
رامسس دوم !
برو جلو ! آفرین !
حالا ! پاس بده
به یغلی !



ایست ! بخاطر داشته باش که دست زدن به سیگارهای فرعون ممنوع است !



چند وقت دیگر همانروز ...
اینها هنوز کاملا دیوون ...
سیگار و نوشیدنی برای
میهمانانمان بیآور .

درود بر تو ،
فرعون عالی مقام !

زود باش بمن بگو،
این سیگارها رو از کجا پیدا کردی؟



اینها مال منشی سابق مهاراجه
است. من میدونستم که اینها رو
کجا میگذاره. وقتی هم که نتوانستم
هیچ کدام از سیگارهای معمولی
خودمان را پیدا کنم، اینها رو
ورددم.



همانطور که فکر میکردم... شبیه اون
سیگارهاست! اون ها رو در معبد کی -
اسخ پیدا کرده بودم... و اون سرهنگ
عرب هم مقداری از اینها داشت.
حالا اجازه بدین بینم...



همانطور که انتظار داشتم،
آنها تقلبی اند. مارک سیگار، یک لایه
سطحی از تنباکو، و در داخل، تریاک!
چه حقه ساده ایست، اما همین حقه نیمه
از پلیسهای دنیا را فریب داد.



بسیار خوب، تن تن...!
اما راجع به این دوستانم چی؟



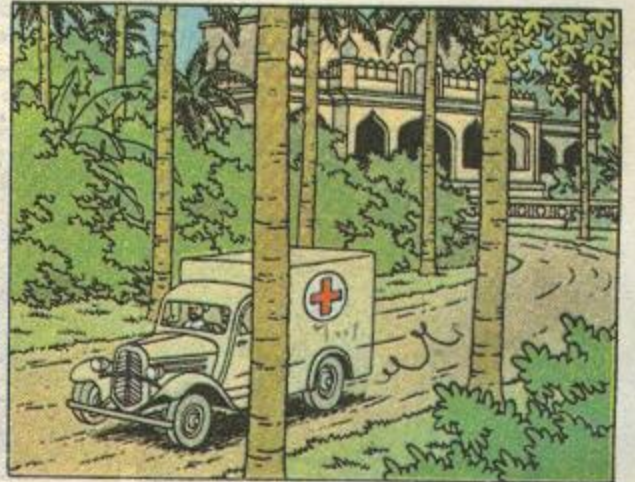
رولزرویس؟
متشکرم،
راننده من.

وسیله نقلیه
آقایون آماده است.



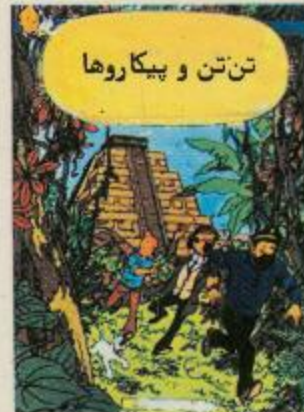
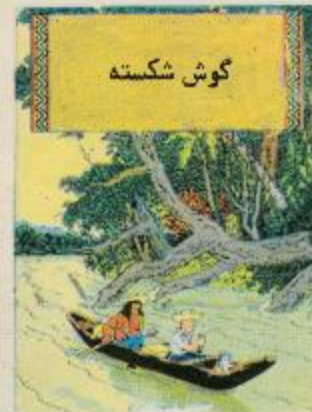
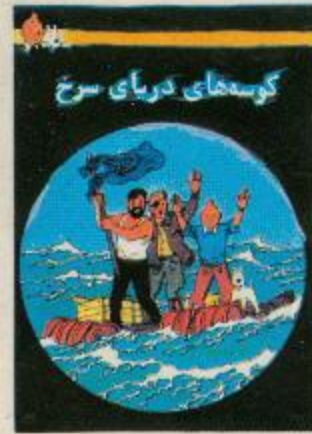
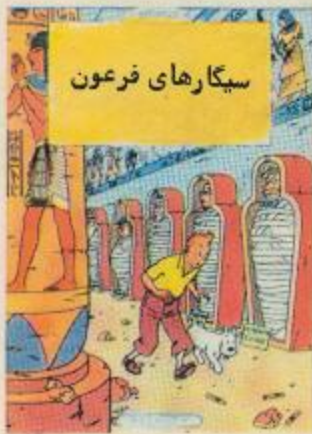
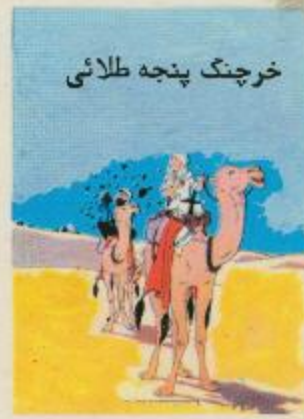
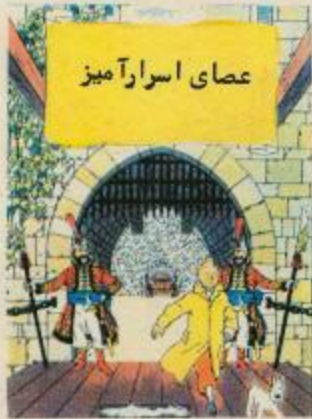
از آنها بخوبی مراقبت خواهد شد... و شما، دوست جوان من،
تعطیلات خوبی را می گذرانید. حال که دیگر اثری از آن باند شیطانی
نمانده است... شاید بتوانم با خیال آسوده به یک گردش بسیار زیبا
برویم.

امیدوارم که همینطور باشد، والاحضرتا، من واقعا"
امیدوارم... اما بهرجهت، من هنوز تعجب میکنم...



پایان

از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم



انتشارات ونوس